**فهرست مطالب**

[مقدمه 3](#_Toc401481889)

[مفهوم شناسی واژه «کذب» 3](#_Toc401481890)

[ادلّه حرمت کذب 3](#_Toc401481891)

[1. عقل 3](#_Toc401481892)

[اقوال در این مسئله 4](#_Toc401481893)

[1- شیخ انصاری.... .....4](#_Toc401481894)

[2- محقق خویی..... ...............4](#_Toc401481895)

[جمع‌بندی 5](#_Toc401481896)

[نتیجه نظریه مرحوم خویی 5](#_Toc401481897)

[جمع‌بندی 6](#_Toc401481898)

[«کذب» در اصول فقه 6](#_Toc401481899)

[عناوین موضوع حکم عقلی (در اصول فقه) 6](#_Toc401481900)

[1- عنوان موضوع، به نحو علیت تامه 6](#_Toc401481901)

[2- عنوان موضوع، به نحو اقتضاء 7](#_Toc401481902)

[3- عنوان موضوع، به نحو لابشرط 7](#_Toc401481903)

[بررسی مسئله 8](#_Toc401481904)

[جمع‌بندی 8](#_Toc401481905)

[بیان چند نکته 8](#_Toc401481906)

[نکته اول: 9](#_Toc401481907)

[دو تفسیر از نوع دوم عناوین 9](#_Toc401481908)

[تفسیر اول: 9](#_Toc401481909)

[تفسیر دوم: 9](#_Toc401481910)

[بررسی دو تفسیر 10](#_Toc401481911)

[جمع‌بندی 10](#_Toc401481912)

[نکته دوم: 11](#_Toc401481913)

[جمع‌بندی 11](#_Toc401481914)

[احتمالات موجود در باب کذب 12](#_Toc401481915)

[1- کذب به نحو علیت تامه 12](#_Toc401481916)

[2- کذب به نحو الاقتضاء 12](#_Toc401481917)

[3- کذب به نحو انضمام به عنوان محرم 12](#_Toc401481918)

[4- کذب به نحو لا اقتضاء 13](#_Toc401481919)

[جمع‌بندی: 13](#_Toc401481920)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

بحث در «کذب» بود که مقدمتاً یکی دو نکته را عرض کردیم که یکی مناسبتش با اینجا بود و ارتباطش با مکاسب محرّمه بود و یکی هم اینکه مبحث کذب از مباحثی است که در علوم متعدد و از زاویه­های مختلف مورد بحث قرار می­گیرد که 7-8-10 تا علم را عرض کردیم که به نحوی به این مسئله می­پردازند؛ چه از علوم اسلامی، چه از علوم جدید در حوزه­های علوم انسانی و امثال این­ها و تبعاً فقه هم از نگاه این که کذب یکی از افعال اختیاری است و علی‌القاعده دارای حکمی هست، این موضوع را مورد بحث قرار می­دهد؛چون موضوع فقه، فعل اختیاری مکلف است و یکی از رفتارهایی که می­تواند اختیاری باشد و علی‌القاعده و غالباً اختیاری است، کذب است. از آن جهت است که تناسبی با موضوع فقه دارد و از مصادیق فعل اختیاری مکلف است و در فقه هم مطرح می­شود. این مقدمات اولیه که عرض کردیم.

# مفهوم شناسی واژه­ «کذب»

چون مفهوم «کذب» به لحاظ کلّی­اش تا حدّی وضوح دارد، ما اول وارد مفهوم شناسی نمی­شویم. آن قول غیر مطابق با واقع می­شود کذب و قبل از اینکه ما زوایای دقیق مفهوم شناسی­ آن را مشخص کنیم، یک مروری به ادلّه­ حرمت کذب داشته باشیم.

# **ادلّه­ حرمت کذب**

ادعا شده است که حرمت کذب امری است مورد اتفاق و اجماع و همه آن را قبول دارند و مرحوم شیخ انصاری هم آن را فرموده است که ادلّه اربعه هم قائم بر حرمت کذب است. حالا این ادلّه را ببینیم و یک مرور کلّی و اجمالی به آن داشته باشیم.

## **1. عقل**

اولین دلیلی که اقامه شده و ادّعا شده است که دلالت بر حرمت کذب می­کند، همان حکم عقل است و این که عقل به‌طور مستقل دلالت بر این می­کند که کذب امر قبیحی است و اگر حکم عقلی مستقل در اینجا باشد، طبعاً با قاعده­ ملازمه­­-اگر هیچ دلیلی نقلی هم نداشته باشیم- دلالت بر حرمت شرعی می­کند. از همان باب مستقلات عقلیه ادّعا شده است که کذب حرام است؛ به این معنا که عقل به‌طور مستقل قبح کذب را درک می­کند و بعد هم قاعده­ **«کُلَّما حَکَمَ بِِهِ العَقل، حَکَمَ بِِهِ الشَّرع»** به این صغری ضمیمه می­شود و نتیجه گرفته می­شود که کذب حرام است، بدون اینکه هیچ نقلی هم در کار باشد. همان حکم مستقل عقلی صغری می­شود، آن حکم ملازمه هم که کبری است، به آن ضمیمه می­شود و حرمت را نتیجه می­­­­­­­­­­­­­­دهد. این ادعایی است که شده است و در مکاسب آمده و بسیاری از بزرگان به صراحت یا به کنایه این را فرموده­اند که عقل می­گوید: اگر انسان چیزی خلاف واقع بگوید، این امر قبیح است، قبح آن را درک می­کند و قاعده­ ملازمه هم می­گوید که درک مستقل عقلی ملازم با حکم شرعی است. این صورت اولیه استدلال است و عین ظلم است. وقتی می­گوید: «ظلم قبیح است»، **«کُلَّما حَکَمَ بِهِ العَقل حَکَمَ بهِ الشَّرع»**. این ادّعایی است که شده است.

### اقوال در این مسئله

### شیخ انصاری

نظر وی همان است که ذکر شد. این حکم عقل که مرحوم شیخ و بسیاری در فقه یا اخلاق آورده­اند. به اخلاق هم اگر مراجعه بفرمایید، خیلی از نویسندگان کتب اخلاق هم همین را می­گویند که قبح کذب از مدرکات عقل است و این قبح مبنای حرمت شرعی می­شود**.**

### **محقق خویی**

فرمایش شیخ از ناحیه­ بعضی از بزرگان، مثل مرحوم آقای خویی اطلاقش محل تأمل قرار گرفته است. گفته شده است که این‌گونه نیست که عقل به‌طور مطلق دلالت بر این بکند که کذب قبیح است؛ چون می­فرمایند که فی­الجمله ما این را قبول داریم، ولی به اطلاقش قبول نداریم. ایشان می­فرمایند که اگر کذب موجب ضرر و زیانی به کسی باشد، یا ظلم به کسی باشد، افترایی به شخصی بسته شود، این‌طور چیزها باشد، این نوع عناوین باشد، این­ها قبیح است. تهمتی به کسی می­زند، افترایی به کسی متوجه می­کند، یا مطلبی می­گوید که در آن یک مفسده­ای است، موجب یک مفسده‌ اجتماعی می­شود و امثال این‌ها، این­ها قبیح است، اما اگر از یک مطلبی خبر می­دهد که هیچ افترایی به کسی نیست به کسی زیانی نمی­رساند و برخلاف واقع یک مطلبی را بیان کند، مثلاً بگوید امروز فلان انفجار در خورشید شد حالا شد، یا نشد، خیلی بحث مهمی ندارد و افترایی بر کسی نیست، کسی را به ضرر و زیانی وا‌نمی‌دارد و امثال این­ها، چه مانعی دارد؟!

### جمع‌بندی

بنابراین ادّعای مرحوم شیخ و بسیاری این است که حکم عقل علی‌الاطلاق بر قبح کذب است و با ملازمه حرمت شرعی استخراج می­شود. اصل این ادّعای اول که در مکاسب آمده و عدّه­ای هم به آن معتقد هستند، همان حکم عقل به قبح مطلق کذب است و در نقطه مقابل، نظر دوّم همانی است که مرحوم آقای خویی دارند که می­فرماید: در اینجا چنین مطلقی وجود ندارد و در بعضی جاها عقل حکم به قبحش می­کند و بعضی جاها هم حکم به قبح عقلی نیست. این فرمایش آقای خویی است و خودشان این را تعمیق کردند و می­فرمایند: اگر دیدیم عقل، یک جایی حکم به قبح می­کند و یک جایی حکم به قبح نمی­کند، این کشف می­کند که پس **کذب، بما هو هو قبیح** نیست؛ چون اگر کذب بما هو هو قبیح بود، دیگر اینجا، آنجا نداشت (و) همه جا باید بگوییم قبحی است. این که می­بینیم درجایی که إفتراء و إضرار به کسی است، مفسده­ای بر آن مترتب می­شود، (در) آنجا ما حکم عقل را حس می­کنیم اما آنجایی که ضرر و زیانی به کسی نمی­رساند، منتهی مطلبی را راجع به یک گوشه­ای از عالم خلاف واقع نقل می­کند که هیچ در آن ضرر و زیانی نیست، کسی را به چیزی نمی­اندازد، به مشکل و چالشی نمی­کشاند و افترایی به کسی نیست، عقل می­گوید این اشکال ندارد. عقل مستقلاً قبح این را نمی­فهمد. اگر عقل قبح را در مواردی از مصادیق کذب تشخیص نمی‌دهد، این کشف می­کند که کذب بما هو کذب، قبیح نیست. خود آقای خویی هم اشاره به این دارند.

#### **نتیجه­ نظریه­ مرحوم خویی**

نتیجه بحث در اشکال آقای خویی این می­شود که درواقع کذب برای قبح، موضوعیت ندارد. آنی که قبح در آن هست، این است که مفسده­ای ایجاد شود، ضرری به کسی متوجه شود، افترا و تهمتی به کسی باشد و یا به شخصی یا جمعی ضرری وارد کند؛ چون در حقیقت همان قبح اضرار به غیر، یا قبح ایجاد مفسده در عالم می­شود. ابتدا می­فرمایند: عقل یک جاهایی از کذب را می­گوید قبیح است، یک جاهایی می­گوید قبحی نیست، برخلاف آن نظر اول که می­گوید کذب مطلقاً قبیح است، منتهی این نظر دوم که می­گوید یک جاهایی عقل درک قبح می‌کند و یک جاهایی درک قبح نمی­کند، این را که واکاوی بکنیم و در این حکم متفاوت عقل؛ یعنی کذب در جایی دون جایی دقت کنیم، روحش به این برمی­گردد که کذب به ما هو هو قبیح نیست، بلکه آنی که قبیح است، همان عناوینی است که به آن قسم اضافه می­کنیم. می­گویید جایی که تهمتی به شخصی باشد، جایی که ضرری به شخصی بزند و امثال این­ها. این فرمایش مرحوم خویی است. دیدگاه صاحب انوارالفقاهه

کسانی هم به دفاع از آن ظن اول برخواسته­اند، مثلاً در انوارالفقاهه. صاحب انوارالفقاهه بر نظر شیخ خیلی تأکید دارند که تعجب می­­کنیم مرحوم خویی چنین چیزی را گفتند که کذب مطلقاً قبیح نیست. کذب اگر هیچ زیان و مفسده­ای هم بر آن مترتب نشود، باز عقل می­گوید این که کسی چیزی خلاف واقع را بگوید و نشان دهد این چه هست، درک به قبحش در وجدان ما و مدرکات عقلیه ما وجود دارد. صاحب انوارالفقاهه بر همانی که ظاهر مرحوم شیخ و کتب اخلاق است، تأکید دارد که علی‌القاعده این‌طور است.

### جمع‌بندی

این دو ادّعایی است که الان اینجا ما داریم. دو نظریه است که هر دو ادعای این مسئله را کردند. یک نظر می­شود همان نظر قبح کذب بما هو کذب و به‌طور مطلق و یک نظر هم می‌شود قبح کذب در مواردی که اضرار و افسادی در آن باشد. این دو نظریه‌ای است که اینجا اعلام شده است.

#### **«کذب» در اصول فقه**

در بررسی مسئله، اولاً توجه به این بکنیم که کذب آنچه موضوع قبح می­شود، این در اصول هم در جاهایی آمده است. مرحوم اصفهانی آن را در جاهایی از علم اصول آوردند.

عناوین موضوع حکم عقلی (در اصول فقه)

در ابتدا من این مطلب را عرض کنم تا برسد به بحث خودمان. آن مطلبی که در اول گفته شده است، این است که گفته شده آن چیزها و عناوینی که موضوع قبح یا حسن، موضوع یک ارکان عقلیه قرار می­گیرد،سه نوع است. این در بعضی از مباحث اصولی آمده است. این سه نوع عبارت‌اند از:

###### عنوان موضوع، به نحو علیت تامه­

بعضی از عناوین موضوع حکم به حسن و قبح هستند علی‌الاطلاق، به نحو علیت تامه. در اصول فقه هم مرحوم مظفر این را آورده بود. نمی­دانم حال به چه مناسبتی، کجا این بحث اصولی آمده است، ولی این بحث در اصول طرح شده است. بعضی از عناوین که در احکام عقلیه و مدرکات عقل عملی برای حکم به حسن یا قبح، موضوع حسن و قبح قرار می­گیرند، علیت تامه دارند، مثل عدل و ظلم. ظلم که گفته می­شود قبیح است، این دیگر استثناء برنمی­دارد. هرچه، هر جایی ظلم بود، عقل می­گوید قبیح است. البته ممکن است در درجه­ درک عقل به قبح، بین ظلمی و ظلم دیگر تفاوت باشد، مثلاً ظلم بر خدا تا ظلم بر یک شخص تا ظلم بر یک حیوانی. درجات این ظلم متفاوت است، ولی اگر ظلم باشد، این منفک از قبح نمی­شود، کما اینکه در نقطه­ مقابلش،عدل است. این یک قسم است، این را می­گویند عناوینی که موضوع حکم حسن یا قبح است، **عَلی نَحوِالعِلیّة و علی‌الاطلاق**؛ یعنی هیچ استثنایی به آن وارد نمی­شود. این یک نوع است.

###### **2- عنوان موضوع، به نحو اقتضاء**

نوع دوم می­گویند آن عناوینی است که موضوع حکم عقل ـ حکم به حسن یا قبح ـ قرار می­گیرد، ولی علی نحو الاقتضاء. به نحو اقتضاء موضوع حکم عقل است و همآن‌جا مثال به همین صدق و کذب می­زنند. مرحوم اصفهانی و دیگران اگر در اصول فقه یادتان باشد به صدق و کذب مثال می­زند. الان من به ذهنم نمی­آید که در کجای اصول فقه بحث است. می­دانم مال قبل از انقلاب است که من در ذهنم مانده و به یک مناسبتی، کجاست یادم نیست. در اول بحث مستقلات ممکن است آمده باشد، آنجا ضمن یک بحث دیگر، بله قاعدتاً در همآن‌جا آمده است. این فرمایشاتی که در کفایه به نحوی آمده است. مرحوم اصفهانی بحث­های عقلی این‌گونه را، دقیق­تر و جامع­تر مطرح کرده است. بله این هم قسم دوم که موضوع به نحو اقتضاء است.

###### 3- عنوان موضوع، به نحو لابشرط

قسم سوم هم آنجایی هست که چیزی موضوع حسن و قبح قرار می­گیرد، ولی به نحو لا بشرط؛ یعنی این‌طور نیست که با حسن و قبح علیت داشته باشد و تلازم دائمی داشته باشد، کالصورت الاولی و این‌طور هم نیست که ملازمه غالبی داشته باشد که اقتضاء باشد. صورت اولی عنوان و موضوع با آن حکم عقلی حسن و قبح، ملازمه­ دائمی دارد، صورت دوم ملازمه­ غالبی دارد و صورت سوم آنی که ملازمه­ای ندارد، لا اقتضاء است و در ذاتش اقتضای قبح یا حسنی نیست که با طُروّ عناوین بیرونی، گاهی حسن می­شود و گاهی می­شود قبیح که خیلی از اعمال و افعال ما این‌طور است، مثلاً ذات این فعل که سوار ماشین شود این ذاتش نه حسنی دارد، نه قبحی دارد. باید دید اگر یک غرض عقلایی بر آن مترتب است که این رانندگی کند خوب است، اگر آن مترتب نباشد، خوب نیست. خیلی از افعال این‌طور است که نسبت به آن محمول حسن و قبح حالت لا اقتضاء دارد که عناوینی ممکن است بر آن عارض شود و موجب حسن آن شود، عناوینی بیاید موجب قبحش شود. اگر هم این عناوین محسَّنه و مقبِّحه نیست، آن لا اقتضاء درواقع اباحه عقلی می­شود. این تقسیمی است که اصول آمده است.

##### بررسی مسئله

در حقیقت در اصول این‌گونه گفته می­شود که عنوان یک فعلی که یک عنوانی بر آن صادق است، آن عنوان و عناوینی که منطبق بر آن فعل است، یا اقتضای تام و علیت تام برای حسن و قبح دارد، یا اقتضای اغلبی و غالبی دارد، یا اینکه لا اقتضاء است و تابع این است که عناوین بیرونی این را تحسین کند، یا تقبیح کند. این فرمایشی است که در اصول زده شده و دقیقاً در آنجا همین کذب، مثال برای قسم دوم، آورده شده است. راز آن هم این است همان‌طور که کذب بما هو کذب قبیح است، گفته شده ولی یک استثنائاتی دارد. بعد هم خود ما اینجا بحث خواهیم کرد. مثلاً می­گوید اگر کذب موجب اصلاح ذات البین است یک عنوان­های ارجحی بر آن صادق است، می­گوییم که می­شود حسن و دیگر قبحش می­پرد. این نشان می­دهد که نمی­توانیم بگوییم کذب بما هو هو و علی‌الاطلاق دارای قبح است یک جاهایی کذب می­تواند با وصف اینکه کذب است، حالت حسن پیدا کند.

#### جمع‌بندی

دو بحث اینجا بود: نظر مرحوم شیخ انصاری که می­فرماید: **«وَ حُکمُ العَقل تَدُلُّ عَلی حُرمَته ألادلّة الأربعة»** که یکی هم حکم عقل است. بعضی­ها باز کردند و تصریح کردند، مثل مرحوم صاحب انوارالفقاهه که عقل می­گوید که قبح کذب علی‌الاطلاق است، نه آنجا که ضرری به کسی بزند، بلکه علی‌الاطلاق قبح دارد و نظر سوم در اینجا نظر آقای خویی بود که گفتیم از نظر وی قبح کذب، تابع آن است که ببینیم ضرری به کسی می­رساند، تهمتی است و ... اگر این عناوین ثانویه و عارضه و طاریه نباشد، بما هو هو قبحی ندارد. این مطلب را الان در فقه اینجا ملاحظه کردید من شما را بردم در بحث اصولی که در آن بحث اصولی در مستقلات عقلیه گفته می­شود موضوعات احکام عقلیه، یا علیت تامه هستند و با حکم حسن و قبح دائمی تلازم دارند، یا مقتضی هستند و تلازم اغلبی هستند، ولی استثناء برمی­دارد یا این که برخلاف ظلم که استثناء ندارد؛ یعنی نمی­شود چیزی ظلم باشد و بگوییم قبحی در آن نیست و آنجایی هم که حالت لا اقتضاء دارد، ببینیم چه می­شود. این فرمایشی است که در آن‌جا گفته شد.

## بیان چند نکته

با توجه به این دو مطلب که در فقه گفته شده و این که در اصول گفته شده، یکی دو نکته را عرض می­کنیم.

### نکته اول:

یک نکته این است که در علم اصول آنجا که گفته شده بعضی از عناوین اقتضاء دارند و قبح از محمول آن با طروّ عناوین دیگر در حالت­های خاص و استثنایی برداشته می­شود،مثل کذب می­شود که کذب علی‌الاصول قبیح است، الا این که مصلحتی در آن باشد. این فرمایشی است که در آن‌جا گفته شده است ظاهراً روح این فرمایش، می­خواهد این را بگوید که خود کذب بما هو هو ظلم است. منتهی گاهی به خاطر عناوین ثانویه و عناوین طاریه و عارضه به عنوان مزاحم اصطلاحاً، از این قبح دست برمی­داریم. این یک احتمال است که اظهر معنایش این است، نه آن حالتی که اگر پیدا بشود قبح را به‌طور مطلق از کذب برمی­دارد. این تزاحم، مزاحم آن حکم اولیه است و عنوان اهم نیز غیر از این است که بگوییم در ذاتش اقتضای قبح نیست. این شاید ظاهر فرمایشات آقایان در آن بحث اصولی باشد. **إن قلت:** ممکن است بگویید که کذب در جایی که موجب اصلاح ذات البین است، دیگر قبح ندارد.

**قلت:** این تصوری است که شاید درست نباشد. تصویر درستش در آن بحث اصولی، این است که کذب در جایی که موجب اصلاحی باشد، اینجا کذب یک قبح ذاتی دارد، منتها یک چیز اهمی آمده و این را تحت تأثیر و شعاع خودش قرار داده است. آن احتمالی که در اصول گفته شده، این است؛ به‌عبارت‌دیگر آن بحث اصولی را دو گونه می­شود تفسیر کرد:

### دو تفسیر از نوع دوم عناوین

آنچه در اصول گفته شده که نوع دوم عناوینی است که اقتضای قبح دارد، ولی در حالت­های خاص و با عناوین خاص این اقتضاء برداشته می­شود و ملازمه­اش دائمی نیست، بلکه غالبی است، این مطلب را دو گونه می­شود تفسیر کرد.

#### تفسیر اول:

یک تفسیر این است که می­خواهد بگوید در آن حالت­های خاص، دیگر اقتضاء نیست، دیگر این موضوع قبح نیست، اصلاً موضوع تمام شد. این یک احتمال است که شاید این خیلی ظاهر آن فرمایشات نباشد.

#### تفسیر دوم:

اما احتمال و تفسیر دوم از آن فرمایشی که در اصول گفته شده این است که اقتضاء حتی در حالتی که عنوان مثل اصلاح ذات البین آمده، این اقتضای قبح باز هم در این هست، ولی یک عنوان مزاحم دیگری آمده که اهم از آن است و این موجب شده که عقل قبح را فعلی نکند و الا اقتضایی و شأنی­اش همین‌جا هم هست.

### بررسی دو تفسیر

تفسیر اول از آن فرمایش اصولی این بود که در آن قسم دوم وقتی که عنوان مثلاً اصلاح ذات البین آمد، دیگر اقتضایی در این نیست،اصلاً موضوعش چیز دیگری شد، دیگر اقتضای قبح هم نیست، شأنیت قبح هم در اینجا نیست. تفسیر دوم این است که شأنیت قبح هست، ولی یک عنوان مزاحمی آمده و جای فعلیت آن را گرفته است. ظاهر، همین دومی باید باشد. اگر این دومی باشد، مثل همان بحث تزاحم در فقه خودمان است. خیلی چیزها در ذات خودش اشکال دارد ولی یک عنوان اهمی آمده که آن فعلیت را گرفته است، مثلاً أکل میته، حتی در آن حال که کسی به خاطر اضطرار مرتکبش می­شود، باز اقتضای حرمت در آن هست، منتهی به خاطر این عنوان ثانوی طاری در محاق رفته و از توان فعلیت رسیدن ساقط شده است و دیگر نمی­تواند فعلی باشد، ولی اقتضاء در آن هست. این چیزی است که در آن‌جا گفته شده است و البته دو گونه می‌شود تفسیر کرد و تفسیر دومی درست است. احتمالی هم گفته شده، ولی یادم نیست ولی آنچه به ذهن می­آید، این است که دومی صحیح باشد.

### جمع‌بندی

پس ما آن بحث اصولی را عرض کردیم که عناوین را سه قسم می­کنند: علیت تامه، اقتضاء و لابشرط. اولی می­شود ملازمه­ دائمی، دومی می­شود ملازمه غالبی و سومی هم می­شود لا اقتضاء این مطلبی که گفته شده تکمیل هم کردیم که در آن صورت دوم که اقتضاء هست، مثل همین صدق و کذب که می‌گویند گاهی علی‌الاصول قبیح است، ولی گاهی به خاطر یک عنوان دیگر می‌شود جایز و قبحش برداشته می­شود و گاهی عنوان حسن پیدا می­کند، این را هم گفتیم دو تفسیر می­شود از آن اراده کرد. یک تفسیر این است که اصلاً در حالت خاص دیگر اقتضایی هم در این نیست، یک تفسیر هم این است که اقتضاء هست، ولی مزاحم آمده و فعلیتش را مانع می­شود و ظاهر، این تفسیر دومی است این یک بحث از آن بحث اصولی و این تفسیر صحیحی که می­شود از آن بحث اصولی ارائه کرد.

### نکته دوم:

نکته دیگر هم در آن بحث اصولی این است که اگر ما این تفسیر را بپذیریم در مورد خود ظلم هم می­شود گفت که گاهی استثناء می­خواهد، حداقل بعضی از ظلم­ها استثناء می­خواهد و آنجایی است که بر ظلم عنوان مزاحمی عارض شود که این ظلم است الان به این مورد، ولی از حیث این که اگر این ظلم را مرتکب شویم جلوی ظلم بالاتری گرفته می­شود، یا دفع یک ظلم بالاتری می­شود، گاهی این ظلم هم جایز می­شود و لذا در باب ظلم هم اگر موردی نگاه کنیم همین‌طور است. این ظلم و آن ظلم ممکن است با یک ظلم اعلی و بالاتر مزاحم شوند و آن بیاید یک ظلمی را هم حتی تجویز کند، پس در ظلم هم اگر موردی نگاه کنیم این‌طور می­شود، اما اگر ظلم را به نحو مطلق بگوییم، آن البته با این فرق می­کند. این هم یک ملاحظه­ای است در ظلم که اگر موردی و خاص به آن نگاه کنیم، ممکن است ارتکاب ظلم در جایی موجب دفع یک مظلمه بالاتری شود که همان‌جا باز جایز می­شود، عقل هم دیگر حسن و قبح فعلی نمی­کند، ولو شأنیت در آن هست و لذا ظلم هم در یک مواردی حالت شأنی پیدا می‌کند و از این علیت بیرون می­شود، ولی به‌طور کامل نمی­شود گفت ظلم چه هست.

تعداد زیادی از موارد این‌گونه است، ظلم می‌کند مخصوصاً به حیوان، مثلاً وقتی پشه­هایی را از بین می­برد، یک نوع ظلمی دارد می­کند، ولی به خاطر یک چیز بالاتری، قبحی در آن نیست. این موارد زیادی دارد و لذا در ظلم هم فی­الجمله این قصه هست. این‌گونه نیست که علی‌الاطلاق بگوییم که ظلم در هر جایی علیت تامه دارد، (بلکه) گاهی هم مزاحم دارد. این هم نکته­ای هست که در اصول به آن اشاره نشده (است).

### جمع‌بندی

این بحث اصولی را که ملاحظه کردید با تفسیر درست از آن ‌که درواقع اقتضاء که می­گوییم همان اقتضاء است و در حالتی که استثنایی می­آید، مرتفع می­شود، درواقع مزاحمی می‌آید و جلوی فعلیتش را می­گیرد، نه اینکه بگوید در این، اقتضای قبح نیست و این نکته حتی گاهی در بعضی از ظلم‌ها هم مصداق پیدا می­کند.

ادامه­ بحث:

این دو تا مطلبی است که تکمیل آن بحث اصولی است، الا این که این بحث اصولی را عرض کردم برای این که یک مقدار ذهنتان با کلیت بحث آشنا شود. حالا برگردیم به بحث خودمان ‌که در اینجا دو نظر بود.

## احتمالات موجود در باب کذب

حال با توجه به آن بحث اصولی و تمام آنچه تا اینجا گفته شد و با این مقدماتی که چیدیم و تجزیه‌وتحلیل‌هایی که انجام شد، در باب کذب چند احتمال را می­توانیم مطرح کنیم.

### کذب به نحو علیت تامه

یک احتمال این است که کسی بگوید کذب علی‌الاطلاق؛ یعنی کذب علیت تامه برای قبح دارد مثل ظلم. البته این منافاتی ندارد که مثل خود ظلم هم گاهی یک عنوان مزاحم مهم بیاید، ولی در ذاتش علیت تامه برای قبح است.

### **کذب به نحو الاقتضاء**

احتمال دوم این است که کسی بگوید کذب اقتضای حرمت را دارد اقتضای حرمت و قبح را دارد، با ولی در موارد خاصی هم استثناء بر آن وارد می­شود که آن استثنائات در حالت­های خاص است. اصل در کذب همین قبح است که عناوین ثانوی و طاریه می­آید و این قبح را برمی­دارد، به یک تفسیری که گفتیم که گفتیم ظاهرش همان تفسیری است که فعلیتش را برمی­دارد، نه اینکه شأنیتش را بردارد. این هم احتمال دوم است که درواقع می‌گوییم علی‌الاصول این مقتضی قبح است، منتهی عنوان ثانوی می­آید و موجب جوازش می­شود و رفع قبح می­شود؛ یعنی فعلیت قبح را برمی‌دارد. یک عنوان مهم ثانوی، مثل اصلاح ذات البین است چیز این‌طوری باید بیاید قبح را از این بردارد.

**سوال:** به نظر شما این دو احتمال که در باب کذب مطرح نمودید، به هم نزدیک نیست؟

**جواب:** بر اساس تحلیلی که ما انجام دادیم این دو تا احتمال، خیلی به هم نزدیک می­شد، ولی آن روشی که مطرح هست این را جدا کردیم والا آن تحلیل که ما می­کردیم این دو تا خیلی به هم نزدیک است،ولی درهرحال چه علیت را بگویم، چه این حالت دوم را بگوییم، با یک عنوان ثانوی و طاری که می­آید، این قبح برداشته می­شود؛ یعنی در ذاتش قبح هست.

### کذب به نحو انضمام به عنوان محرم

احتمال سوم این است که بگوییم که قبح کذب ولو غالبی هست، اما قبح کذب به خاطر یک عنوان دیگری است، معلول یک عنوان دیگری است. لازم نیست که عنوان ثانوی عارض شود تا قبح را بردارد، اصلاً قبح که می­خواهد بیاید باید یک عنوان مکمل و عارضی داشته باشد که قبح را اینجا بیاورد، ولو اینکه غالبی هم هست، ولی این غالبی­اش، وقتی این کذب قبیح می­شود که مثلاً در آن إضرار، یا إغراء به جهل باشد، ولی غالب مواردش هم یکی از این عناوین منضم است؛ یعنی وقتی می­خواهد ملاک قبح قرار بگیرد، یک عنوان منضمی می­خواهد منتهی این عنوان منضم، غالبی است. این هم احتمال سوم.

### کذب به نحو لا اقتضاء

احتمال چهارمی هم وجود دارد، این که کسی بگوید کذب از همان نوع سومی است که در اصول گفته شده است؛ یعنی در حقیقت لا اقتضاء است گاهی این‌گونه می­شود، گاهی آن‌گونه. غالبی را هم نمی­گوییم یک طرفه است، بلکه گاهی این‌طور است و گاهی آن‌طور.

## جمع‌بندی:

این چهار احتمالی که وجود دارد. در حقیقت ما همان سه احتمال اصولی را آوردیم، منتهی علت چهار تا شدن آن، این است که یک وقت می­گوییم به نحو علیت، یک وقت می­گوییم به نحو اقتضاء هست و ذاتش بدون هیچ عنوان دیگری خودش قبحی است، فقط عنوان مزاحم می‌آید قبحش را برمی­دارد. سوم این است که می­گوییم ذاتش اقتضاء است، ولی خود قبحش هم نیاز به عنوان ضمیمه دارد نه فقط این که مزاحم بیاید این را بردارد، ولو غالباً قبح دارد، ولی به خاطر این است که عنوان إضرار است، یا عنوان إغراء به جهل است و...

**سوال:** پس در احتمال سوم، کذب قبح ذاتی ندارد؟

**جواب:** بله. می­گوییم قبح ذاتی ندارد؛ یعنی یک عنوانی باید به آن ضمیمه شود.

این احتمال دوم و سوم ما به نحوی هر دو اقتضاء است، منتهی اقتضائاً در دومی آن است که می­گوید ذاتش هست منتهی مزاحم می­آید این را مانع می­شود. در احتمال سوم می­گوید ذاتش اصلاً نیست، بلکه باید عنوان ضمیمه گردد، یا این را تقبیح کند، ولی غالباً آن عنوان ضمیمه هست؛ چون جهت غالبی را می­گویند جزء دوم است والا می­شود سوم باشد و احتمال چهارم هم این است که غالبی نیست، بلکه یک عنوانی است لخت و عریان‌ که گاهی عنوان مقبّح می­آید، گاهی عنوان محسّن می­آید.

این جمع‌بندی چهار احتمالی است که با توجه به همه جوانب بحث وجود دارد، البته ابعاد بحث از آنچه آن‌جا مطرح گردیده، دقیق­تر شده است. روی این یک تأمل و دقتی کنید.